

آزادی فرهنگی و توسعه انسانی در جهان امروز

ساکیکو فوکودا - پار

ترجمه مونا هوروش، خدیجه گرامی زاده

گروه‌های فرهنگی را بهترین راه دست‌یابی به توسعه انسانی خصوصاً در دموکراسی‌های نوپا و جوامع در حال توسعه می‌داند. نگرانی زیان‌باری در حال گسترش در جهان است؛ هراس از فرهنگ‌هایی که بنا به دلایلی تهدیدکننده به نظر می‌رسند. این ترس پرسش‌هایی در زمینه نقش فرهنگ در پیشرفت انسان به وجود آورده است که بیش از پیش در عرصه مباحثات عمومی اهمیت یافته‌اند. مثلاً آیا مهاجرت بومیان آمریکای لاتین فرهنگ آمریکایی را نابود کرده و تهدیدی برای هویت آمریکایی به‌شمار می‌آید؟ آیا اسلام مانعی در راه دموکراسی است؟ آیا اقتدار فرهنگ‌های سنتی، توجیه مناسبی برای رکود در آفریقا است؟ آیا تقابل بین گروه‌های شیعه و سنی در عراق منجر به جنگ داخلی خواهد شد؟

همزمان، بسیاری از کتاب‌ها و مقالات اخیر در حوزه علوم اجتماعی، فرهنگ را از دید ابزارگرایانه بررسی کرده‌اند، گویی فرهنگ تنها وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دیگری است (مثلاً مدرن شدن) و نه غایتی به خودی خود و یکی از اهداف اساسی توسعه انسانی.

در ادامه این مقاله به این بحث می‌پردازم که توانایی انتخاب وابستگی به یک فرهنگ یا بیشتر، ارزشی درون‌ذاتی است که باید به‌عنوان یکی از آزادی‌های اساسی بشری حفظ شود و ارتقا یابد. افرادی که به تنهایی عمل می‌کنند نمی‌توانند این امر را تحقق بخشند. تنها سیاست‌های عمومی می‌توانند ضامن همزیستی فرهنگ‌ها و هویت‌های فرهنگی مجزا درون مرزهای یک حکومت باشند (به رسمیت شناختن فرهنگ‌های متفاوت که به آن "چندفرهنگ‌گرایی" گفته می‌شود). با پیشرفت جهانی شدن اقتصادی، دولت‌ها باید همچنین به سیاست‌هایی بیندیشند که به جای کاهش، به گسترش تنوع فرهنگی بینجامد. ولی پیش از آنکه در مورد دلایل نگرش به فرهنگ به‌عنوان یک ارزش درون‌ذاتی مطلب دیگری بگویم، بهتر است در مورد درک خود از "

آنچه در ادامه می‌آید مقاله ساکیکو فوکودا - پار، سرپرست دفتر گزارش‌های توسعه انسانی سازمان ملل (NUDP) است در خصوص تأثیر متقابل آزادی فرهنگی - توانایی انتخاب وابستگی به یک فرهنگ یا بیشتر به صورت آزادانه و بدون احساس ترس از برخورد یا محرومیت - و مقوله توسعه انسانی - فرایند منتهی به بهبود کیفیت زندگی بر اساس گسترش قابلیت‌ها و از طریق انتخاب‌های آزادانه.

فوکودا - پار در این مقاله با ارائه شواهدی به ذکر این مسئله می‌پردازد که جمعیتی کثیر - حدود نهمصد میلیون نفر - از مردم جهان در جوامع گوناگون به‌عنوان اقلیت فرهنگی یا قومی شناخته می‌شوند. این اقلیت‌ها جز در موارد استثنایی به واسطه سیاست‌های سنتی دولت‌ها و عموماً به بهانه نیل به هویت ملی به نوعی انکار می‌شوند و یا با محرومیت روبه‌رو هستند.

وی در ادامه پس از آن که آزادی قومی و فرهنگی را از مهم‌ترین شاخص‌های تحقق حقوق بشر می‌شمارد، به رد چهار دیدگاه اصلی می‌پردازد که منجر به برخورد سنتی با اقلیت‌های فرهنگی می‌شود:

- ۱- رد تناقض بین هویت قومی و وابستگی ملی
- ۲- رد ارتباط مستقیم بین وابستگی به هویت قومی و بروز خشونت‌های جمعی
- ۳- رد سنت‌گرایی کورکورانه و دفاع از سیاست چندفرهنگ‌گرایی (multiculturalism) در بستر آزادی فرهنگی
- ۴- رد تناقض بین محترم شمردن تنوع فرهنگی در یک جامعه و دست‌یابی آن به توسعه اقتصادی - اجتماعی.

در پایان نویسنده سرکوب اقلیت‌ها را چنان که در قرن بیستم و در سراسر جهان شاهد آن بودیم محکوم می‌کند و معتقد است نتیجه ادامه این سیاست‌های سنتی تنها افزایش تنش و هدر رفتن بخش عظیمی از سرمایه‌های جهان و ملت‌هاست. وی رویه تطبیق آزادانه



پیشرفت^۱ در سایه توسعه انسانی بحث کنم.

همان‌گونه که آمارتیا سن، اقتصاد دان و فیلسوف اخیراً مطرح کرده، توسعه انسانی روندی از گسترش قابلیت‌هاست - روندی که تضمین می‌کند افراد آزادند تا بر اساس آنچه به آن ارجح می‌نهند زندگی کامل و خلاق در پیش گیرند. در کنار توانایی برخورداری از تحصیل، مردم می‌خواهند که تا جای ممکن حیات طولانی‌تر و سالم‌تری داشته باشند و در زندگی سیاسی جامعه خود نیز حضور داشته باشند. به علاوه، سن معتقد است، و من نیز معتقدم، افراد آزادی انتخاب هویت فرهنگی خاص خود را ارجح می‌نهند.^۲ تمام انسان‌ها مایل‌اند بدون تحمل تبعیض و تمسخر از جانب جامعه بزرگ‌تر، و بی‌آنکه از پیروی راهی منع شوند که خود در زندگی انتخاب کرده‌اند، زندگی کنند. این آزادی‌ها در حقوق جهانی بشر نیز درج شده‌اند و حکومت‌ها موظف‌اند که آنها را حفظ کنند و گسترش دهند.

عمل کردن به چنین آزادی فرهنگی انتخاب هویت‌های چندگانه - این که فرد خود را بلژیکی و فلمیش، یا هندی و مسلمان بداند - را ممکن می‌سازد. این امر همچنین شراکت فرد در شکل دهی به فرهنگ گروهی که خود را متعلق به آن می‌داند - بررسی و تفسیر مجدد ارزش‌ها، عادت‌ها و هنجارهای رفتاری این فرهنگ‌ها، و معرفی شیوه‌های جدید بیان در این فرهنگ‌ها - را عملی می‌سازد.

علی‌رغم خواسته مردم مبنی بر انتخاب آزادانه هویت فرهنگی و زندگی همراه با منزلت، سرکوب آزادی فرهنگی در سراسر دنیا شایع است. بر اساس مجموعه داده‌های "اقلیت‌های در خطر" حدود نهمصد میلیون نفر، یک هفتم انسان‌ها، به گروه‌هایی تعلق دارند که به دلیل قومیت، مذهب یا زبان خود با نوعی محرومیت مواجه‌اند.^۳

محرومیت فرهنگی بر دو نوع است: نوع اول محرومیت مشارکتی است، که افراد متعلق به گروه فرهنگی خاصی را از مشارکت در

موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی محروم می‌کند؛ مثلاً در مدارس، مشاغل یا پست‌های انتخابی. نوع دیگر محرومیت فرهنگی، طرد شیوه زندگی است، که از به رسمیت شناختن و پذیرش یک سبک زندگی یا یک هویت فرهنگی خاص سر باز می‌زند. به‌عنوان مثال می‌توان از عداوت مذهبی نام برد، و یا از پافشاری بر اینکه مهاجران یا افراد بومی در دادگاه‌ها و مدارس به زبان رسمی صحبت کنند. این نوع محرومیت‌ها ریشه‌های عمیقی در تاریخ دارند. در طی اعصار و در تمامی قاره‌ها، فاتحان و مهاجران، جباران و حکومت‌های منتخب دموکراتیک در تلاش برای ایجاد وفاداری از طریق یک هویت فرهنگی واحد و مشترک سعی کرده‌اند که زبان، مذهب و سبک زندگی شان را به افراد تحت حکومت خود تحمیل کنند.

محرومیت فرهنگی یک سیاست دقیق حکومتی است که شامل سرکوب بی‌رحمانه و نهادینه سازی تعدی است. اما در بیشتر مواقع محرومیت فرهنگی از بی‌احترامی ساده ولی فراگیر نسبت به فرهنگ و میراث گروهی از مردم نشئت می‌گیرد. این بی‌حرمتی در سیاست‌های حکومتی نمود می‌یابد که نسبت به گروه محروم بی‌اعتناست؛ در تقویم‌های ملی اعیاد مذهبی آنها را در نظر نمی‌گیرد، در کتاب‌های درسی موفقیت‌های رهبران آنها را ذکر نمی‌کند و در حمایت از هنرها میراث هنری آنان را نادیده می‌گیرد.

طرد شیوه زندگی معمولاً در تبعیض و نابرابری در استخدام، تهیه مسکن، تحصیل و نفرت سیاسی با محرومیت مشارکتی هم‌پوشانی پیدا می‌کند. از گروه‌های بومی در آمریکای لاتین گرفته تا سیاه پوستان در آفریقای جنوبی و Roma در اروپای مرکزی، گروه‌های اقلیت و همچنین اکثریت مقهور معمولاً فقیرترین‌ها هستند، پایین‌ترین شرایط را در تحصیل و بهداشت دارند، با بدترین برخوردهای نظام قانونی روبه‌رو می‌شوند و... بسیاری از گروه‌ها، به‌خصوص اقلیت‌های پر

جمعیت مانند کردها در ترکیه و بومیان گواتمالا، از مشارکت سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی محروماند زیرا حکومت، زبان آنها را در مدارس، دادگاه‌ها و سایر اماکن رسمی به رسمیت نمی‌شناسد. البته این امر اغلب منجر به درگیری‌های شدید شده است.

ولی بعضی اوقات طرد شیوه زندگی با محرومیت مشارکتی هم‌پوشانی ندارد. به‌عنوان مثال برخی اقلیت‌ها که از نظر اقتصادی غالب هستند، مثل چینی‌ها در جنوب شرق آسیا مجبور شده‌اند از اسامی و القاب بومی استفاده کنند و زبان اصلی خود را محدود سازند.

هر چند محرومیت فرهنگی مقوله تازه‌ای نیست، آنچه امروزه جدید به حساب می‌آید رشد سیاست‌های هویت محور و افزایش جسارت گروه‌ها و خواسته آنها مبنی بر پذیرش فرهنگشان از جانب دیگران است. گروه‌های مذهبی و قومی از افراد بومی در آمریکای لاتین تا اقلیت‌های مذهبی در جنوب آسیا، اقلیت‌های قومی در بالکان و آفریقا، و مهاجران در اروپای غربی، در شرایط بسیار متفاوت و با روش‌های بسیار متفاوت، برای ابراز شکوه‌های کهنه خود صف آرایی کرده‌اند. گسترش دموکراسی فضای سیاسی را برای انجام چنین فعالیت‌هایی بازتر کرده است، و شبکه‌های جهانی به این حرکت‌ها قدرت بخشیده‌اند. در عصر جهانی شدن، شاخه جدیدی از مطالعات سیاسی پدیدار شده است: افراد بومی با سرمایه‌گذاری در بخش معدن و چوب بری که شرایط زندگی آنها را سخت تر می‌کند مخالفت می‌کنند، اجتماعات محلی نگران از دست رفتن فرهنگ ملی خود به دلیل افزایش بی سابقه میزان مهاجرت هستند، و مهاجران نیز به نوبه خود خواستار حفظ ارتباطات بسیار قوی‌تر با کشور مبدأ هستند و در برابر شبیه سازی غیر ارادی مقاومت می‌کنند. شرایط هر چه باشد، حکومت‌ها برای پاسخ‌گویی به این مطالبات با چالشی مبرم روبه‌رو هستند. اگر این کشمکش‌ها بر سر هویت ناشیانه اداره شوند ممکن است به خشونت منجر شده، تخم ناسازگاری را پراکنده سازند که سالیان سال ادامه پیدا کند و پیشرفت را به تعویق اندازد. سرکوب هویت راه حل این مشکل نیست، نه تنها به این دلیل که این کار حقوق مردم را پایمال می‌کند، بلکه چون این شیوه برخورد با مسئله دیگر عملی نیست. شاید سابقاً این روش در حکومت‌های تمامیت خواه (توتالیتر) به کار می‌آمده، و همچنین شبیه سازی غیر ارادی در حکومت‌های دموکراتیک، ولی امروزه مردم بیش از پیش در بیان خواسته‌های خود در جهت بسیج سیاسی علیه محرومیت فرهنگی مصر هستند. افراد نسبت به هویت خود متعصب‌اند، و تحقیر فرهنگ افراد، توهین به منزلت انسانی آنها به حساب می‌آید که زخم و خشم ناشی از آن ممکن است تا ده‌ها و حتی صدها سال برجا بماند.

لازم است که حکومت‌ها راه‌هایی بیابند تا در میان این گوناگونی وحدت ملی بیافرینند. دنیایی که اجزای آن از نظر اقتصادی به هم وابسته اند نمی‌تواند به خوبی عمل کند مگر آنکه مردم از طریق پیوندهای مشترک انسانیت ولی در عین احترام به تفاوت‌های فرهنگی به ایجاد وحدت بپردازند. در عصر جهانی شدن، حکومت‌ها و جامعه جهانی دیگر نمی‌توانند خواسته‌های مبنی بر پذیرش فرهنگ‌های دیگر را نادیده گیرند و احتمال افزایش برخوردها بر سر فرهنگ و هویت وجود دارد: سهولت ارتباطات و مسافرت جهان را کوچک تر و چشم انداز تنوع فرهنگی را عوض کرده است. همزمان گسترش دموکراسی، حقوق بشر

و شبکه‌های جدید جهانی امکانات بیشتری را در اختیار افراد قرار داده‌اند تا برای دستیابی به هدفی بسیج شوند، خواستار پاسخی از جانب طرف مقابل شوند و به آن برسند.

پذیرش و به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی خواه ناخواه به دغدغه‌ای که حقوق فردی را به چالش می‌کشد دامن می‌زند، چرا که حقوقی که زبان، مذهب و دیگر اشکال فرهنگ را در بر می‌گیرد ناخواسته جنبه جمعی پیدا می‌کند. نوشته‌های اخیر چارلز تیلر، ویل کیملیکا، سیلا بن حبیب، ایمی گوتمن و محققان دیگر باعث رونق یافتن دوباره بحث داغی شده که لیبرالیسم را در برابر جمع‌گرایی (communitarianism) به مبارزه می‌خواند.^۴ در جریان این مباحثه، طرفداران حقوق جمعی نشان داده‌اند که فلسفه لیبرال با تمرکز بی رحمانه بر فردگرایی تا حد زیادی در رسیدگی به مشکلاتی که اقلیت‌ها و اکثریت مقهور با آن مواجه هستند ناموفق بوده است. در عین حال، منتقدانی چون بن حبیب، گوتمن و کیملیکا قبول دارند که اگر لیبرالیسم اصلاح گردد می‌تواند با پدیده چند فرهنگ‌گرایی از در آشتی در آید.

یکی از نگرانی‌های برحق این تئوری پردازان آزادی فرهنگی است - آزادی در انتخاب گرایش‌های فرهنگی فرد. هر چند حقوق فردی، مدنی و سیاسی و دسترسی برابر به فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی برای رسیدن به آزادی فرهنگی ضروری هستند، برای پرداختن به مسئله محرومیت فرهنگی کافی نیستند. حقوق برابر برای افرادی که انتخابشان تعلق به گروه‌های اقلیت یا اکثریت مقهور باشد مستلزم سیاست‌گذاری‌هایی است که به تفاوت‌ها بها دهد. و البته برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی اساسی برای تضمین مشارکت افراد در شکل دهی به هنجارها و ارزش‌های گروه فرهنگی‌ای که به آن تعلق دارند ضروری است - امری که از عناصر اصلی آزادی فرهنگی است. هنگامی که افراد درگیر مباحثاتی شده‌اند که شیوه زندگی آنها را تغییر داده است، هنجارهای فرهنگی تقریباً در تمامی جوامع تغییر یافته‌اند. یک مثال روشن تغییر جایگاه و نقش زنان و دور شدن آن از هنجارهای سنتی است.

علی‌رغم این که عده متفکران لیبرالی که سیاست‌های چند فرهنگی را تأیید می‌کنند رو به ازدیاد است، رهبران سیاسی از این سیاست‌ها چندان به گرمی استقبال نمی‌کنند. هر چند امروزه تقریباً هیچ کس طرفدار سرکوب وحشیانه اقلیت‌های فرهنگی نیست، خرد سستی در بین رهبران سیاسی سالیان سال میدان دادن به گسترش تنوع را مایه ضعف حکومت، ایجاد درگیری و اخلال در توسعه دانسته است. در این دیدگاه بهترین رهیافت به تنوع را شبیه سازی حول هویت ملی واحد و سرکوب هویت‌های فرهنگی دیگر می‌دانند.

بنیان‌گذاری و توسعه حکومت‌ها، به ویژه در حکومت‌های تازه استقلال یافته آفریقا و آسیا، از دغدغه‌های غالب نیم قرن اخیر بوده است. دول اکثر کشورها (به‌جز کشورهایی چون هند، مالزی، موری تیوس و سوئیس) هویت‌های مجزا را سرکوب کرده و نادیده می‌گیرند و بسیاری از کشورهایی که به اصول دموکراتیک خود می‌بالند به مطالبات مبنی بر پذیرش فرهنگ‌ها بی اعتنا هستند. در ایالات متحده آمریکا از تعلیم و تربیت دوزبانه استقبال نمی‌شود، و ارج نهادن به میراث آمریکایی‌های آفریقایی تبار تنها در پاسخ به جنبش‌های حقوق مدنی (civil rights movements) دهه ۱۹۶۰ مطرح شد. در این اثنا،

کشورهای اروپای غربی نیز تمایلی به ارتقای حقوق اقلیت‌ها ندارند. حتی برخی فعالان حقوق بشر در صحنه گذاردن بر حقوق اقلیت‌ها و حقوق فرهنگی درنگ کرده‌اند. حقوق فرهنگی در میان پنج شاخه حقوق بشر (چهار شاخه دیگر حقوق سیاسی، مدنی، اجتماعی و اقتصادی هستند) از همه کمتر تبیین شده است. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تنها یک قطعنامه در مورد حقوق فرهنگی تصویب کرده است و آن هم در سال ۲۰۰۲. در پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر بحث داغی بر سر این که آیا باید حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شوند یا تنها حق هر فرد "برای مشارکت در زندگی فرهنگی یک جامعه"^۵ تصریح شود، در گرفت که در نهایت مورد دوم انتخاب شد.^۶

برای ترغیب دولت‌مردان در جهت درک ارزش پذیرش حقوق فرهنگی، بجاست که چهار باور بی اساس مبنی بر ناسازگاری فرهنگی با توسعه دموکراتیک را که بسیاری افسانه‌وار باور دارند، رد نماییم. باور اول: هویت قومی افراد رقیبی برای وابستگی آنها به حکومت به حساب می‌آید، بنابراین به رسمیت شناختن تنوع در تقابل با اتحاد در حکومت خواهد بود.

افراد توانایی برخورداری از هویت‌های چندگانه مکمل - قومیت، زبان، مذهب، نژاد و همچنین شهروندی - را دارند و بسیاری عملاً این حالت را تجربه می‌کنند. هویت یک بازی صفر مجموع نیست و هر فرد می‌تواند هم‌زمان خود را متعلق به گروه‌های متفاوتی بداند. به عنوان مثال وقتی در بلژیک از شهروندان سؤال شد که خود را فلمیش (Flemish) می‌دانند یا والون (Walloon)، جواب عده بسیار زیادی هردو بود. در اسپانیا هم شهروندان پاسخ مشابهی به این پرسش دادند که خود را کاتالونیایی (Catalan) می‌دانند یا باسک (Basque). این دو کشور و برخی دیگر تلاش زیادی برای تطبیق فرهنگ‌های متنوع انجام داده‌اند. آنها همچنین با ترویج احترام به هویت‌های متفاوت و اعتماد به نهادهای حکومتی برای دستیابی به اتحاد بسیار تلاش کرده‌اند.

به این ترتیب، نیازی نیست که مهاجران برای ایجاد حس وفاداری به کشور جدیدشان تعهد خود نسبت به کشور مبدأ را کتمان کنند. این نگرانی که مهاجرانی که شبیه‌سازی نمی‌کنند باعث تجزیه کشور به گروه‌های فرهنگی ناسازگار می‌شوند بی پایه و اساس است. شبیه‌سازی غیر ارادی دیگر الگویی عملی برای دستیابی به یکپارچگی نیست. تنوع مغایرتی با اتحاد حکومت ندارد. سیاست‌های چندفرهنگ‌گرایانه در حقیقت راهی برای رسیدن به اتحاد در حکومت‌هاست.

باور دوم: در اثر تقابل میان ارزش‌ها، احتمال گرایش دسته‌جات قومی به برخورد‌های خشونت بار وجود دارد، بنابراین محترم شمردن تنوع با حفظ صلح مغایرت دارد.

تقریباً هیچ گونه شواهد تجربی وجود ندارد که نشان دهد تفاوت‌های فرهنگی و تقابل ارزش‌ها به خودی خود عامل ایجاد برخورد‌های خشونت‌بار هستند. ولی در بسیاری از تحقیقات اخیر اتفاق نظر بر این است که تفاوت‌های فرهنگی در ایجاد ستیزه‌های قومی متغیر وابسته به حساب نمی‌آیند. برخی حتی این بحث را مطرح می‌سازند که چون تنوع فرهنگی صف‌آرایی گروهی را مشکل‌تر می‌سازد، احتمال وقوع این گونه درگیری‌ها را کاهش می‌دهد. در این فاصله تحقیقات توجیه‌های دیگری برای این جدال‌ها یافته‌اند: نابرابری اقتصادی گروه‌ها، و نزاع

بر سر قدرت سیاسی، زمین و پشتوانه‌های اقتصادی دیگر. در فیجی گروه‌های بومی علیه حکومت تحت سلطه هند کودتا کردند چرا که نگران مصادره شدن زمین‌هایشان بودند. در سریلانکا اکثریت سیلانی که نسبت به اقلیت تامیل در محرومیت اقتصادی به سر می‌بردند آغازگر چندین دهه درگیری بودند.

هویت فرهنگی در این برخوردها نه نقش علتی بلکه نقش واسطه‌ای جهت صف‌آرایی سیاسی را ایفا می‌کند. رهبران برای احیای قوای خود به هویتی مشترک، مظاهر آن و سابقه گله‌مندی‌های آن متوسل می‌شوند. در این اثنا سرکوب فرهنگی می‌تواند سر آغاز تحركات خشونت‌بار باشد. سرمنشأ آشوب‌های سووتو (Soweto) در سال ۱۹۷۶ نابرابری‌های زیربنایی در آفریقای جنوبی بود که تلاش برای اجباری کردن تدریس زبان آفریقایی در مدارس سیاه‌پوستان آنها را برانگیخت. در حالی که همزیستی گروه‌های فرهنگی متفاوت به خودی خود عامل درگیری خشونت‌بار نیست، سرکوب تفاوت‌های فرهنگی و میدان دادن به نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی آنها خطرناک است، زیرا این گونه اعمال می‌تواند به راحتی سبب نزاع بین گروه‌ها گردد. بین صلح و محترم شمردن تنوع مغایرتی وجود ندارد، اما سیاست‌های هویت‌محور را باید طوری اداره کرد که به خشونت نگریند.

باور سوم: یکی از ملزومات آزادی فرهنگی دفاع از شیوه‌های سنتی است، بنابراین پذیرش تفاوت‌های فرهنگی در تقابل با پیشبرد توسعه، دموکراسی و حقوق بشر است.

برخی معتقدند چندفرهنگ‌گرایی تدبیری است در جهت حفظ فرهنگ‌ها و حتی حفظ رسومی که ناقض حقوق بشرند و جنبش‌هایی با هدف پذیرش فرهنگی خود به صورت دموکراتیک اداره نمی‌شوند. اما نباید آزادی فرهنگی و محترم شمردن تنوع را با دفاع از سنت‌ها اشتباه گرفت. آزادی فرهنگی در زمینه گسترش انتخاب‌های فردی است نه حفظ ارزش‌ها و رسوم و اطاعت کورکورانه از سنت‌ها.

فرهنگ، سنت و اصالت با آزادی فرهنگی تفاوت دارند و دلایل قانع‌کننده‌ای برای جایز شمردن نقض حقوق بشر و نادیده گرفتن برابری فرصت‌ها (مانند برخورداری یکسان از تحصیل) نیستند.

بسا گرایش‌های گروهی که تحت سلطه رهبران خودگمارده‌ای قرار گرفته‌اند که مایل به حفظ وضعیت موجودند و به سان نگهبانان سنت‌گرایی عمل می‌کنند. کسانی که خواستار هم‌گرایی فرهنگی هستند باید از اصول دموکراتیک و اهداف آزادی بشر و حقوق بشر پیروی کنند. مردمان سامی (Sami) در فنلاند که در پارلمانی که رویه دموکراتیک دارد و بخشی از حکومت فنلاندی محسوب می‌شود از استقلال برخوردارند، نمونه خوبی از این مسئله‌اند.

در اینجا تناقضی میان محترم شمردن تنوع فرهنگی و توسعه انسانی وجود ندارد. اما فرآیند توسعه مستلزم مشارکت فعالانه افرادی است که برای حقوق بشر و تغییر ارزش‌ها در تکاپو هستند.

باور چهارم: کشورهای دارای تنوع قومی کمتر قادر به توسعه هستند، بنابراین محترم شمردن تنوع در تناقض با توسعه است.

شواهدی دال بر ارتباط، خوب یا بد، بین تنوع فرهنگی و توسعه اقتصادی - اجتماعی در دست نیست. هر چند پایین بودن سطح درآمد و توسعه انسانی در بسیاری از جوامع دارای تنوع، واقعیتی انکارناپذیر است،

مدرکی درباره ارتباط این وضعیت با تنوع فرهنگی وجود ندارد. با این حال برخی بر این باورند که تنوع مانعی بر سر راه توسعه محسوب می‌شود. مثلاً یکی از مطالعات اخیر حاکی از آن است که ریشه عملکرد ضعیف اقتصادی در آفریقا تنوع قومی است،^۷ در حالی که مسبب این وضعیت در حقیقت تصمیم‌گیری‌های سیاسی مبتنی بر منافع قومی به جای منافع ملی است و نه خود تنوع. همان‌طور که کشورهای چندقومیتی وجود دارند که گرفتار رکود شده‌اند، برخی دیگر از این کشورها به شکل خارق العاده‌ای موفق هستند. مالزی، کشوری که ۶۲ درصد جمعیت آن را مالایی‌ها و مابقی را دیگر اقوام بومی تشکیل می‌دهند (۳۰ درصد چینی‌ها و ۸ درصد هندی‌ها) طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۹۰ رتبه دهم سرعت رشد اقتصادی در دنیا را از آن خود کرده بود و این درست در زمانی بود که مالزی سیاست جبران را به کار بسته بود (affirmative action) یا سیاست جبران بی‌عدالتی‌های گذشته نسبت به اقلیت‌ها). جزیره موری‌توس با جمعیتی متنوع (از اقوام آفریقایی، هندی، چینی و اروپایی) که ۵۰ درصد آن را هندوها، ۳۰ درصد مسیحیان، و ۱۷ درصد مسلمانان تشکیل می‌دهند در شاخص توسعه انسانی حائز رتبه ۶۴ است که در میان کشورهای زیر صحرای آفریقا بالاترین رتبه محسوب می‌شود.

تناقضی بین محترم شمردن تنوع و ارتقای توسعه اقتصادی-اجتماعی وجود ندارد. به طور خلاصه، سیاست‌های همسو با پذیرش فرهنگی و تشویق شکوفایی تنوع عامل فروپاشی، مخاصمه، ضعف در توسعه و یا حاکمیت مستبدانه نیستند. چنین سیاست‌هایی هم لازم و هم شدنی هستند، چرا که اغلب سرکوب گروه‌هایی که به‌وسیله فرهنگشان شناخته می‌شوند منجر به ایجاد تنش می‌شود. اگر از تاریخ قرن بیستم بتوان یک نکته برداشت کرد، آن نکته جز این نیست که تلاش برای ریشه کن کردن گروه‌های فرهنگی و براندازی آنها باعث شکل‌گیری مجدد و بازگشت لجاجت این گروه‌ها شده است. و بالعکس، پذیرش هویت‌های فرهنگی گره تنش‌هایی را که پایان‌ناپذیر می‌نمودند باز کرده است. تطبیق گروه‌های فرهنگی هم از نظر عملی و هم اخلاقی بسیار پسندیده‌تر از حذف یا نادیده گرفتن آنهاست.

پیشبرد آزادی فرهنگی باید یکی از ابعاد اصلی توسعه انسانی باشد. از آنجا که گسترش فرصت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به تنهایی ضامن دستیابی همه مردم به آزادی‌های فرهنگی نیست، چیزی ورای آنها مورد نیاز است. در عین حال آزادی‌های فرهنگی نباید به بهای از دست رفتن حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ترویج یابد. به عبارت دیگر سیاست‌های چند فرهنگ گرایانه که محرومیت‌های فرهنگی را هدف قرار داده‌اند نیز باید با حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مدنی سازگار باشند.

بسیاری از کارهایی که در زمینه توسعه انسانی انجام گرفته با سه حوزه کلی در ارتباط است. اولین آنها مربوط به رشد اقتصادی برابر است، مانند رشد در جهت حمایت از افراد بی‌بضاعت و یا قوانین تجاری بین‌المللی که فرصت‌های مناسب در اختیار کشورهای فقیر قرار می‌دهد و منجر به بخشودگی قروض کشورهای بی‌بضاعت می‌شود که به شدت مقروض‌اند. حوزه دوم مربوط است به گسترش برابر فرصت‌های اجتماعی، مانند مساوات و کارآمدی بیشتر در صرف هزینه‌های اجتماعی، حمایت از شرایط محیطی که معیشت افراد بی‌بضاعت را تثبیت می‌کند و توسعه و ایجاد امکان دست

یابی به فن‌آوری جهت رفع نیازهای بخش بهداشت و سلامت. حوزه سوم شامل عمق بخشیدن به دموکراسی با تمهیداتی است که مشارکت مردم را در تصمیم‌گیری‌هایی که در زندگی آنها مؤثر است ممکن می‌سازد.

تمرکز این حوزه‌ها بر افزایش توانمندی‌های مردم و آزادی‌های آنها در بخش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. ترویج آزادی فرهنگی نیازمند راه‌حل‌های مدبرانه بیشتر (سیاست‌های چند فرهنگ گرایانه) است که محرومیت مشارکتی و طرد شیوه زندگی را هدف قرار می‌دهند. برای انسجام سیاست‌های چند فرهنگ گرایانه و رسیدن به راهکاری جهت پیشبرد توسعه انسانی، به روش‌های نوین نیازمندیم.

برخی بر این باورند که چنین سیاست‌هایی چندان ضروری نیستند و تأمین حقوق مدنی و سیاسی برای اشخاص کافی است تا پیروی آزادانه آنها از عقاید و رسوم فرهنگی خود را ممکن سازد. سایرین معتقدند که محرومیت فرهنگی زائیده سیاست‌های نابرابر اجتماعی و اقتصادی است، به طوری که با اصلاح آنها محرومیت فرهنگی از میان خواهد رفت. اما همان‌طور که وجود محرومیت فرهنگی در کشورهایی مانند نروژ نشان می‌دهد، چنین محرومیت‌هایی فقط با وجود دموکراسی و برابری اجتماعی از بین نمی‌روند. مادام که زبان تعلیم و تربیت زبان مادری اشخاص نباشد، و یا حکومت اعیاد مذهبی آنها را در تعطیلات رسمی در نظر نگیرد، و یا در کلاس درس تاریخی که بچه‌های آنها حضور دارند، دستاوردهای آبا و اجدادی آنها کوچک شمرده شود، محرومیت ادامه خواهد داشت. ریشه محرومیت فرهنگی در موانعی است که بر سر راه مشارکت برابر و احساس تشخص و منزلت وجود دارند و نهادینه شده‌اند.

این بدان دلیل است که سیاست‌های چند فرهنگ گرایانه برابر، مستلزم پذیرش نهادینه هویت‌های قومی، مذهبی و زبان شناختی‌اند. در دموکراسی‌های چند قومی این به معنای نوعی از به رسمیت شناختن این هویت‌ها در قانون اساسی و در تنظیم هماهنگی‌های سازمانی است که حضور نمایندگان آنها را در عرصه سیاست تضمین کند. مانند توافقات ائتلاف‌های موازی (asymmetric federacy) و یا نظام‌های انتخاب نمایندگان به‌صورت سهمیه‌ای به‌جای دادن تمام امتیازات به جناح برنده. همچنین باید تکرر گرای قانونی را مورد توجه قرار داد به نحوی که مردم بر اساس هنجارها و ارزش‌های فرهنگی خود به عدالت دسترسی داشته باشند. تکرر گرای زبانی از اهمیت خاصی برخوردار است و نه تنها مستلزم پذیرش رسمی تعداد بسیاری از زبان‌های مادر است بلکه آموزش زبان رسمی به تمام شهروندان را نیز در بر می‌گیرد.

ولی سیاست‌های چند فرهنگ گرایانه اغلب بحث برانگیز هستند، به خصوص زمانی که به نظر می‌رسد در تضاد با سیاست‌هایی باشند که هدف آنها ارتقای دموکراسی و توسعه اجتماعی-اقتصادی برابر است. به رسمیت شناختن تفاوت‌ها جزئی از چند فرهنگ گرای است که با این پندار که برای رسیدن به برابری باید با همه یکسان رفتار کرد، ناسازگار است. این مسئله تا حد زیادی بستگی به این دارد که برابری چگونه تعریف شود. تدابیر سیاست جبران که در هند کرسی‌های فرمایشی را به آرای برنامه ریزی شده واگذار کرده و در مالزی امکان دسترسی افراد بومی پوترا (Bumiputra) به مشاغل را فراهم آورده، در ایالات متحده، جایی که ارتقای فرصت‌های برابر برای آمریکایی‌های آفریقایی تبار بر

شیوه‌های دیگری استوار است، قابل قبول نیست. با این حال برخی از حامیان پذیرش فرهنگ‌ها در واقع از سیاست‌هایی پشتیبانی می‌کنند که منجر به تضعیف پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و آزادی سیاسی می‌شود. مثال‌های فراوانی در این باب وجود دارند: تکثرگرایی قانونی که مطیع قوانین مرسوم است که برای زنان حق وراثت قائل نمی‌شوند، تعلیم و تربیت کودکان بومی تنها به زبان بومی خودشان به طوری که فرصت یادگیری زبان رسمی حکومت را نداشته باشند، ممنوعیت واردات کتاب، فیلم و موسیقی خارجی برای حفظ فرهنگ محلی تحت فشار جهانی شدن.

به عقیده من، اگر چند فرهنگ گرایی به منظور ارتقای همه ابعاد حقوق بشر باشد باید بیش از هر چیز بر پیشبرد آزادی فرهنگی متمرکز باشد و نه بر دفاع از سنت‌ها، و باید با سیاست‌های متناسب در سه حوزه انتقادی دیگر در بحث توسعه انسانی همراه باشد. اگر سیاست‌های چند فرهنگی با دیدی بسته‌تر از آنچه گفته شد منظور شود احتمال آن می‌رود که تبدیل به سیاستی سرکوب‌گرانه گردد.

طراحی چنین سیاست‌هایی در زمینه وسیع‌تر توسعه انسانی، چالش قابل توجهی است. ده‌ها سال است که دموکراسی‌های چند فرهنگ‌گرا مانند هند و سوئد با چنین تنگناهایی در سیاست‌گذاری دست و پنجه نرم کرده‌اند. نروژ به راهکارهایی جهت به رسمیت شناختن بومیان سامی دست یافته است اما اکنون در تقلا برای پذیرش و تطبیق مهاجران است. کشورهای اروپایی در تلاش برای تولید راهکارهایی جهت تلفیق مهاجرانی هستند که هویت‌های فرهنگی چندگانه، تعهدات چندگانه و شهروندی چندگانه را به رسمیت بشناسند.

موفقیت‌هایی که این کشورها به دست آورده‌اند نشانگر آن است که سیاست‌های چند فرهنگ‌گرا در بطن رهیافت توسعه انسانی قابل اجرا و کارساز هستند. هیچ راه حلی نیست که برای تمامی شرایط چاره ساز باشد، اما تنشی که بین پذیرش فرهنگ‌ها و دموکراسی در حال گسترش، و بین رشد اقتصادی و برابری اجتماعی وجود دارد قابل حل است. به عنوان مثال ممکن است افراد بومی با حضور شرکت‌های سرمایه‌گذاری بخش معدن در اراضی خود مخالفت کنند و مایل به کناره‌گیری از اقتصاد جهانی باشند؛ سرمایه‌گذاران چند فرهنگی و گروه‌های بومی می‌توانند به طراحی پروژه‌هایی بپردازند که شامل تقسیم سود و جلوگیری از اخلال در مسائل فرهنگی باشد. ممکن است اقلیت‌های قومی بوم‌گاهی مایل به دستیابی به خود مختاری و استقلال بیشتر باشند؛ ائتلاف‌های موازی می‌توانند به این خواسته‌ها ترتیب اثر دهند بی‌آنکه حکومت از هم بپاشد. ممکن است گروه‌های مهاجر مایل به پایبندی سفت و سخت به سنت‌های خود باشند و با جامعه بزرگ‌تر شبیه‌سازی نکنند؛ حکومت هنوز می‌تواند برای سهولت ارتباط متقابل میان این گروه‌ها، امکان دسترسی گسترده آنها به فرصت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را فراهم آورد. این راهکارهای سیاسی چند فرهنگ‌گرایانه با اصول مشارکت، برابری و پیشبرد توسعه همراه می‌شوند.

توسعه انسانی مستلزم پیشرفت در ابعاد مختلف است. این ابعاد متفاوت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی همگی به خودی خود با اهمیت

هستند و پیگیری آنها لازم است. این اهداف با یکدیگر سازگار و معمولاً تقویت‌کننده یکدیگرند، هر چند همیشه ارتباط بین آنها لزوماً مستحکم نیست. اما آزادی فرهنگی ارتباط محکمی با هر سه بعد دیگر توسعه انسانی دارد.

در دنیایی که نهمصد میلیون نفر از افراد آن متعلق به گروه‌هایی هستند که از محرومیت فرهنگی رنج می‌برند، گسترش سیاست‌های چند فرهنگ‌گرایانه چالشی عظیم است، ولی در صورتی که حکومت‌ها همچنان مایل باشند توسعه را به عنوان یک روند رو به گسترش و فزاینده از توانایی‌های بشری ارتقا دهند، این مسئله چالشی درخور توجه است.

پی‌نوشت

* خانم ساکیکو فوکودا-پار (Sakiko Fukuda-Parr) سرپرست دفتر گزارش‌های توسعه انسانی در برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) است. او نویسنده اصلی گزارش سال ۲۰۰۴ یو.ان.دی.بی با عنوان "گسترش آزادی فرهنگی در دنیای متنوع امروز" بوده است.

۱- در این مقاله از "گزارش توسعه انسانی در سال ۲۰۰۴: گسترش آزادی فرهنگی در دنیای متنوع امروز" (New York: Oxford University Press, 2004) استفاده شده است که من به عنوان نویسنده اصلی در تألیف آن مشارکت داشتم. عقایدی که در این مقاله مطرح شده‌اند همگی عقاید خود من هستند و لزوماً با نظرات برنامه توسعه سازمان ملل یکی نیستند.

2- Amartya Sen, "Cultural Freedom and Human Development", background paper for the Human Development Report 2004; Sen, "Reason Before Identity" (Oxford: Oxford University Press, 1999); and Sen, "Democracy and its Global Roots", The New Republic, 6 October 2003.

3- See the Minorities at Risk data set, a Project of the University of Maryland, <<http://www.cidcm.umd.edu/inscr/mar/index.asp>>.

4- Seyla Benhabib, ed., "Democracy and Difference: Contesting the Boundaries of the Political" (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1996); and Benhabib, "The Claims of Culture: Equality and Diversity in the Global Era" (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 2002); Amy Gutmann, ed., "Multiculturalism" (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1994); and Will Kymlicka, "Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights" (Oxford: Clarendon Press, 1996).

5- "Universal Declaration of Human Rights", article 27.

6- Elsa Stamatopoulou, "Cultural Policies or Cultural Rights: UN Human Rights Responses", unpublished manuscript, 2002.

7- William Easterly and Ross Levine, "Africa's Growth Tragedy: Policies and Ethnic Divisions", "The Quarterly Journal of Economics", 112 (4), (1997): 1203-1250.

منبع

"Cultural Freedom & Human Development Today", Journal article by Sakiko Fukuda-Parr; *Daedalus*, Vol. 133, 2004.